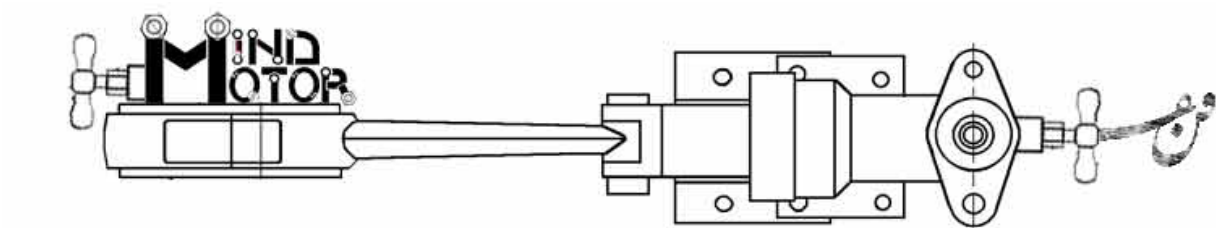

اسکار بوی فقر می دهد

علیرضا محولاتی

جشنواره از محبوبیت دفاع می کند، محبوب شوید، همه شما را دوست خواهند داشت، و در نهایت بر صحنه قربانی تان می کند. جشنواره همیشه خودش را تکرار می کند که فراموش نشود، و دست به دامن هنرمندانی می شود که خود تولید کرده است. جشنواره معیار می گذارد و تعریف می کند، جشنواره قانون دارد و بر پایه ی همان قاعده تصمیم می گیرد. صحنه ی تئاتر را ترکیب بندی می کند و یک کمپوزیسیون ارائه می دهد، آنهم به زیباترین شکل ممکن، و قطعا بینندگان به آن «زیبا» خواهند گفت، چرا که آنها خود نیز قرار گرفته در این قاعده ی بازی هستند. آنها (بینندگان) تولید همان مراسم اند. امر معنادار چیزی جز باز تولیدِ خود در دلِ تاریخ نیست. چیزی جز اغوایِ مراسم نیست. معنا یعنی غیابِ فراموشی. اغوا می شویم چرا که نمی دانیم آنچه بر روی صحنه اجرا می شود، انعکاسی ست از تکه تکه شدن خودمان بر صحنه ی تئاتر. ما بازی می کنیم و در این نمایش شرکت داریم. در این اندیشه سرمستیم که از نمایش بر روی صحنه چه لذتی می بریم و نمی دانیم آنچه بر صحنه اتفاق می افتد باز تولیدِ فراروایتی ست کمی دورتر از ما، یعنی مراسم ؛که حتی تماشاگر را به صحنه می برد و تکه تکه اش می کند . ما تکه تکه هایِ این ساختاریم. و هر وقت همدلی نکنیم به دور افکنده می شویم. در این مراسم یا شرکت می کنیم و یا طرد می شویم. کسی که در این مراسم به بالاترین درجه می رسد کاری از پیش نبرده جز رعایت قواعدِ این بازی به مثابه ی یگانه متافیزیک مسلط بر صحنه ی نمایش. جشنواره ها همه شادیِ بندگان/بینندگان اند بر قربانی که بر صحنه انجام می شود، آنها با قربانی کردن بازیگرِ این نمایش از خدایگان/مراسم سپاسگذاری می کنند. سوژه در پشت مراسم امری انتزاعی و اسطوره ای نیست .سوژه عبارتست از تمامیِ بینندگان، بازیگران و در نهایت داورانی که به شکلی مثلا دموکراتیک انتخاب شده اند

تا به آنچه خود در تولیدش سهیم بوده اند امتیاز بدهند. اما تنها کسانی مقام این جشنواره را کسب می کنند که مطابق با قاعده های آن رفتار کرده باشند. ولی در نهایت قربانی میشوند تا سالِ دیگر کسی دیگر به صحنه بیاید و باز تکرار شود مراسم . مراسم در گفتمانهای حقیقت به زعم روش شناسیِ فوکو شکلِ خود را تغییر می دهد. از اسطوره هایِ مادرسالارانه و انتخابِ پادشاهِ مقدس گرفته تا هفت خوانِ رستم و دوازده خوانِ هرکول ، همه و همه در تلاشند تا میل خدایگان را ارضاء کنند و تا آخر هم می روند و جالب اینجاست که حتی در حین قربانی شدن خود را شاکرِ مراسم می دانند . پادشاهِ مقدس انتخاب می شود تا وظیفه ی خود در مقابلِ ملکه را به انجام برساند و بعدِ آن با رضایتِ کامل تن به قربانی شدن برای ملکه و در نهایت الهه ی بزرگ را می دهد. مراسم انقدر تکرار می شود که علت وجودی اش به امری علی السویه مبدل می گردد. و هر سال برگزار می شود چرا که باید برگزار شود ، و حالا دیگر نه حتی برایِ این که فراموش نشود بلکه فقط برای برگزار شدن و اجرایِ قاعده های خود . بنویسید و سن تان را به حد کافی برسانید : اینست قانون جایزه ی نوبل – دوربین را به دست بگیرید و تجربه کنید : اینست قانونِ جشنواره ی کن – دوربین را بردارید و - تیپ بسازید- فقر را به نمایش بگذارید: اینست قاعده یِ بازی در آکادمی آوارد : جایی که جایزه ی اسکار را به بهترین ایده ها برای نمایشِ بدبختیِ بندگان می دهند. داوران فنجانِ قهوه شان را می نوشند و با یک ژستِ روشنفکرانه به نمایشِ فقر (همان چیزی که خود تولید کرده اند) جایزه می دهند . داوران ایده ای از خود ندارند ، آنها خود تولیدِ ساختارِ سرمایه داریِ آمریکایی هستند . آنها برایِ داوری بزرگتر نمایش می دهند و میل او را ارضاء می کنند . آنها محبوبیت می آفرینند و ژست می گیرند و حتی گاهی سیگارِ برگی روشن می کنند تا روشنفکرتر نشان دهند. داوران اسکار همان پادشاهانِ مقدسند که پس از به انجام رساندنِ رسالتشان (تایید آنچه ملکه /ساختارِ مسلط می گوید) خود را برای ملکه قربانی می کنند تا داوری /پادشاه مقدسی دیگر از دلشان بیرون بیاید و باز تکرار کنند . اسکار جایزه ایست که به بهترین شکل نمایشِ برخاسته از دلِ سرمایه داری یعنی فقر داده می شود . این فقر هر چه مطلق تر باشد جایزه هایِ بیشتری می گیرد . برایِ رسیدن به این جایزه باید تلاش کرد . باید قربانی شد . باید تمام شد . جشنواره اسطوره می سازد و فقر اسطوره ای ست که سرمایه داری آنرا تولید می کند و از آن اسطوره ای فریبنده تر به نام نابغه می سازد، تا استثمارِ خود را توجیه کند. فیلمِ «میلیونرِ زاغه نشین» را حتما دیده اید . پسرِ فقیری که یک شبه میلیونر می شود . نمایشِ فقر بر صحنه یِ سرمایه داریِ آمریکایی . چه کفِ مرتبی می زنند . آنها همیشه از پدیدارها لذت می برند . برایِ بدبختیِ بازیگری که نقشِ فقیر را بازی می کند غصه می خورند و این غصه خوردن همان خود ارضایی است . فیلمی از همه نظر ضعیف که فقط جایزه ی تمِ تکراریِ «فقر» را می گیرد .فیلمی که تقلیدی سبک و مسخره و از همه ی اینها گذشته، ناشیانه از فیلمِ " شهرِ خدا" ست . لازم به تکرار نیست، همه می دانند تکنیکِ دوربین بر رویِ دست ، فضا را آشفته و

مضطرب می کند . و با به نمایش گذاشتنِ مظلومیتِ پسر فقیر او را به یک قدیس مبدل می کنند . ابژه ای به نام فقر وجود دارد که آنها در موردش صحبت و خود را تخلیه کنند . آنها همدردی می کنند ولی هرگز نمی خواهند که نمایشِ این فقر به بیرون از پرده یِ سینما رسوخ کند . با اهداء اسکار به بهترین نمایشِ فقر آنرا تکرار می کنند هر روز و نمی گذارند که فراموش شود . آنها از سینما یک هنرِ بی مصرف می سازند که کارش فقط نمایش است . آنها فقر را مبدّل به معیاری برای زیبایی شناسیِ نژاد پرستانه ی خود می کنند ..نه اینکه آنها آگاه باشند به رویکردی خاص ، آنها از نمایشِ چیزی که هرگز حس نکرده اند ، لذت می برند . مگر نه اینکه در دورانِ باستان تراژدی همواره موردِ علاقه ی آریستوکرات ها و کمدی موردِ علاقه ی طبقه ی فرودست بوده است؟ آنها همیشه از دیدنِ –البته فقط دیدنِ- آنچه ندارند لذت می برند تا کسالتِ خود را فراموش کنند. این تقابل ، فقر و ثروت را همیشه در برابرِ هم قرار می دهد و توجیهی ست برای حضورِ همیشگیِ فقر بر صحنه ی نمایش. اسکار بوی فقر می دهد.

www.mindmotor.org